



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و بیست و هشتم





آقای دکتر قاسمی



در تماس قبلی اینجانب جمله موثری فرمودین: «آزار رساندن به کودکان جنایت علیه بشریت است». و این چقدر جمله مهم و پر ارزشی است. عرض کردم که پدر و مادر و خانواده اولین قرین‌های کودک هستند و این دو بیت مهم به قول حضرتعالی اگر هزار بار هم تکرار شوند باز هم کم است.

از قرین بی‌قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۲۶۳۶

می‌رود، از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان صلاح و کینه‌ها

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۴۲۱

کودک هوشیاری است که تازه پا به عرصه تجربه زندگی در جسم گذاشته است و دارای درک بسیار بالایی است. حتی وقتی داخل شکم مادر است تمام هیجانات مثبت و منفی مادر را درک می‌کند. تحقیقات نشان داده که حتی در دو هفتگی وقتی عمل سقط انجام می‌دهند، کودک خودش را از ترس عقب می‌کشد و درک دارد. پس وقتی مادر صاحب این افتخار می‌شود که یک هوشیاری در درون وجود او در حال شکل‌گیری است، باید از روزهای اول بارداری رعایت سلامت جسمی و روحی خودش را بکند. و همچنین اطرافیان نیز این مسئله را رعایت کنند. اما وقتی کودک دنیا می‌آید انتظار دارد که همه با عشق با او برخورد کنند و نگاهها و برخوردهای اطرافیان را کاملاً درک می‌کند. و چون هنوز همانندگی‌های زیادی انباشته نکرده اگر مشکل ژنتیکی خاصی نداشته باشد و درد در اطرافش حس نکند و سایر نیازهایش از نظر خوراک و پوشاک مهیا باشد، کار دیگری جز بازی کردن ندارد و البته کار اصلی خود را انجام می‌دهد.

یار در آخر زمان کرد طرب سازی
باطن او جد جد، ظاهر او بازی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

ولی ما بر عکس کودک را موجودی می‌دانیم که هیچی نمی‌داند و نمی‌فهمد و ما مسئول هستیم او را تا خرخره در همانیدگی‌ها فرو ببریم. اطرافیان کودک خصوصاً پدر و مادر ستون‌های اصلی امنیت روحی و جسمی کودک هستند و هر کدام از این ستون‌ها بلغزند، کودک دچار آسیب‌های جبران‌ناپذیری می‌شود. کوچکترین خشونت و حرکات غیر زندگی‌رामी‌فهمد و دچار ترس می‌شود و این ترس‌ها گاهی تا آخر عمر باقی می‌مانند و چقدر نقش پدر و مادر عشقی در ایجاد آدم جدید و عالم جدید مهم است چون:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی

-دیوان حافظ، غزل شماره ۴۷۰-

و این آدم جدید آدمی است که باید در محیط عشقی دنیا بیاید و بزرگ شود تا ما بتوانیم هدف از آفرینش خود را درک کنیم و بدانیم که ما آمده‌ایم تا خدائیت را آگاهانه بیان کنیم.

بهر اظهار است این خلق جهان
تا نماند گنج حکمتها نهان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۰۲۶

اما اشتباهاتی که بعد از تولد کودک و در دوران کودکی مرتکب می شویم کدامند؟
به حساب نیاوردن و جسم دیدن کودکان؛

ما فکر می کنیم چون کودکان مولد نیستند و نمی توانند پول در بیاورند آدم نیستند، خوب و بد را نمی فهمند، چیزی را درک نمی کنند ولی کودکان هوشیاری هستند و فهم بسیار بالایی دارند، چون هنوز دچار آلودگی های ذهنی نشده اند و هوشیاریشان در چیزهای کمتری سرمایه گذاری شده است. بنابراین خیلی تیز هستند و حتی می توانند در مشورت بسیار کمک کننده باشند و چقدر درسها که ما از کودکان عشق آموخته ایم، فریماه، هدیه، حورا، بهار و سایر کودکان.

مقایسه کودکان

خالق ارواح ز آب و ز گل
آینه‌ای کرد و برابر گرفت

ز آینه صد نقش شد و هر یکی
آنچه مر او راست میسر گرفت

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۵

جسم ما از مواد شیمیایی آفریده شده است و خداوند می‌خواهد خود را در ما ببیند. زندگی بی‌نهایت است و این بی‌نهایت در هر چیزی و کسی خود را به صورتی می‌نمایاند و خدا می‌خواهد از هر کدام از ما به شکلی خود را اظهار کند. بنابراین مقایسه کودکان از نظر ظاهری، پیشرفت تحصیلی، جنسیت به هیچ وجه درست نیست. این اختلافات بخشی توسط ژنتیک تعیین می‌شود و گاهی غیر قابل تغییر است و لزومی هم به تغییر آن نیست.

مسئله مهمی که در این زمینه باید به آن اشاره کرد استعدادهای شخصی است، در صورت نبودن اختلال ژنتیکی کودک کودن وجود ندارد. و از این برچسبها نباید به کودک زد. کودکی که استعداد ریاضی در او کم است، در زمینه دیگری می تواند شکوفا شود. مسئله مهم ایجاد زمینه و بستر لازم برای کشف استعداد اوست.

اشتباه در مورد هویت جنسی کودکان بسیار مسئله مهمی است، مثلاً در منطقه ما دوست دارند بیشتر پسر داشته باشند و به نظرشان فرزند پسر ارزشش زیادتر است. البته مسائل فرهنگی و عقاید خرافی پوسیده و بعضی مسائل مانند ارث و غیره به این مسئله دامن زده است. و مثلاً مرتب دخترش را صدا می زند که پسرم بیا یا پسرم نکن یا ظاهر دختر را پسرانه می کنند و یا لباس پسرانه می پوشانند. باید بدانیم از نظر زندگی انسان انسان است و چه بسا ارزش زن به دلیل توانایی قدرت زایش زندگی جدید از مرد هم بیشتر است. البته در بعضی موارد برعکس این حالت نیز وجود دارد، این مسئله باعث سردرگمی هویتی در کودک می شود و بسیار مخرب است و خلاف زندگی است.

اما چرا دوست داریم فرزند پسر داشته باشیم؟

در من ذهنی ما بچه‌ها را زندگی نمی‌بینیم و بلکه وسیله‌ای می‌بینیم برای آینده خودمان، چون زندگی را در این لحظه را هیچ وقت درک نکرده‌ایم و نمی‌دانیم که زندگی فقط در این لحظه است و به زندگی و عظمت آن ایمان نداریم و نمی‌دانیم که هر آن کس که دندان دهد نان دهد. و نیروی عظیمی که هستی را اداره می‌کند، هیچ انسانی را به امید انسان دیگری خلق نکرده است. یا بارها دیده‌ایم که خانواده‌ای چند فرزند دختر دارند و تلاش زیادی می‌کنند تا پسر داشته باشند و متأسفانه پسر با این دید و این طرز بزرگ کردن بالای جانشان شده است. تمام این مشکلات از این می‌زاید که ما امید به زندگی نداریم.

ای ز غم مرده که دست از نان تهیست
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۸۷

بها دادن بیش از حد با دید من‌ذهنی و به اصطلاح فراهم آوردن تمام امکانات مادی اما بدون عشق واقعی؛

عده‌ای از ما بدلیل برداشت ذهنی از زندگی و به اصطلاح ماندن عقده‌های دوران کودکی به دلیل عشقی نبودن روابط و عدم توانایی شناخت و انداختن آنها بدلیل پندار کمال، به نظر خودمان نمی‌خواهیم بچه‌هایمان چنین دشواری‌هایی را در زندگی داشته باشند و به اصطلاح آنها را در پر قو پرورده می‌کنیم و هر چیزی خواستند برایشان تهیه می‌کنیم. این حرکت نیز فلج کردن کودک و از بین بردن تلاش و خلاقیت در اوست.

یک بار شما داستان جالبی در مورد کودکی تعریف کردید که در دوران ابتدایی هم‌کلاسی شما بود و همیشه لباس‌های درجه یک داشته و با اتومبیل به مدرسه می‌آوردند که سرانجام ایشان را در اروپا مجدداً ملاقات کردید در حالی که چندان موقعیت خوب شغلی نداشت. پس درخواست‌های زیاد از حد و غیر قابل انجام کودکان را حتماً لازم نیست با هر جان‌کدنی تأمین کنیم، ضمن اینکه به کودک عشق می‌ورزیم، عصبانی نمی‌شویم در کمال آرامش می‌توانیم به خواسته‌اش نه بگوییم و کودکان انعطاف زیادی در این موارد دارند.

دادن القاب غیر متعارف و یا تهدید لفظی کودک؛

کودکان چون صاف و صادق هستند و هنوز در هویت ذهنی زیاد پیچیده نشده‌اند، بنابراین هر چیزی را بگوییم باور می‌کنند. مثلاً وقتی به کودکی لفظ کودن خطاب می‌شود، کودک واقعا باور می‌کند کودن است، یا مثلاً وقتی کودکی را به شوخی یا حالت تهدید می‌ترسانیم، کودک باور می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم این کار را نکنی چشمات را در می‌آورم، واقعا فکر می‌کند جدی جدی چشم او را در می‌آورند بنابراین دچار ترس و حالت هیجان منفی می‌شود. تنبیه بدنی؛ بدترین جنایتی که در حق بشریت اعمال می‌شود در این مقطع است که شما هم به آن اشاره فرمودید و نامردانه‌ترین آن؛

چونکه بد کردی بترس امن مباش
زانکه تخم است و برویاند خداهش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۶۵

با هر رفتاری به کودک نشان می‌دهیم که در آینده چه کارهایی باید انجام دهد. مردی که خانمش یا کس دیگری را جلو چشم بچه تنبیه می‌کند، ناخود آگاه می‌خواهد به بچه یاد بدهد که تنبیه و آزار هم یکی از راههای زندگی است. در حالیکه ما از زمانی که آدم شده‌ایم دیگر خوی درندگی و خشونت را باید رها کرده باشیم. چون تنبیه شیوه و منطق حیوانات است و در زندگی آدمها هیچ جایی ندارد و فقط در جاهایی اعمال می‌شود که منطق و شیوه انسانی امکان پیاده شدن ندارد.

والسلام آقای شهبازی عزیز،

-آقای دکتر قاسمی



خانم رقيه از اردبيل



با سلام؛ خلاصه غزل ۳۰۰۳ از برنامه ۹۶۸ گنج حضور

ای کاشکی تو خویش زمانی بدانی
وز روی خوب خویش بودی نشانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

ای کاش این کار انجام می‌شد، آرزویی است که جناب مولانا می‌کند، و با شنیدن این آرزومندی ما باید یک باز بینی در خودمان بکنیم که آیا این تنها آرزوی ما هم هست؟ می‌فرمایند: ای کاش انسان جنس الست خودش را یک لحظه می‌شناخت و از روی زیبای اصلی خودش که به خداوند زنده است یک نشانی داشت. و انسان این امکان و توانایی رسیدن به این آرزوی مهم که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است، را دارد و این اولین و مهمترین آرزوی ماست. بنابراین اگر یک لحظه ذهن را خاموش کنیم و خودمان را به صورت زندگی شناسایی کنیم، مرکز ما عدم می‌شود، به این لحظه ابدی می‌آییم و از من ذهنی جمع می‌شویم و حس بی‌نیازی و حالت یکتایی خداوند را تجربه می‌کنیم

در آب و گل تو همچو ستوران نخفتی
خود را به عیش خانه خوبان کشایی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

انسان در حالت خواب همانیدگی‌ها مانند ستوران است، که روی فضولاتشان می‌خوابند. ما هم روی کثافتی مانند ترس، رنجش، استرس، حرص و احساس خبط خفته‌ایم. می‌گویید: اگر یک لحظه خودت را به عنوان امتداد خدا می‌شناختی و نشانش را درک می‌کردی در این صورت از جایگاه بد ذهن خودت را به فضای یکتایی این لحظه، حتی شده با زور می‌کشیدی. و این کار مستلزم این است که ذهن را به مرکزمان راه ندهیم تا اصل ما خود به خود بدون دخالت من‌ذهنی از همانیدگی‌ها جدا شده، و ما خودمان را به طرف زیبارویانی مانند جناب مولانا بکشانیم و این کار آسانی نیست.

بر گرد خویش گشتی که اظهار خود کنی
پنهان بماند زیر تو گنج نهانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

ما تا به حال با مرکز همانیده دور من ذهنی خودمان به بخت بد و غصه که همراه با درد و خشم و رنجش است، گشته‌ایم، و به صورت پندار کمال ارتفاع گرفتیم تا دیده شویم، بنابراین دچار مقاومت و قضاوت شدیم. ولی باید بدانیم که بر حسب هر چیز ذهنی ببینیم مؤاخذه خواهیم شد و خسارت خواهیم دید. و این گنج حضور گنج شادی و خرد که اصل و خدایت ماست، زیر این من ذهنی پنهان خواهد ماند.

از روح بی خبر بُدی، گر تو جسمی
در جان قرار داشتی، گر تو جانی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

اگر آن چیزی را که ذهن مهم نشان می دهد به مرکز ما پیاید و مرکز ما جسم شود. در این صورت ما به عنوان هشیاری از خودمان بی خبر شده و گنج حضور پنهان می شود. ولی اگر به صورت حضور ناظر ذهنمان را ببینیم و فضا را باز کنیم، در این صورت در جان در فضای امن گشوده شده قرار می گیریم و این قانون زندگی است.

با نیک و بد بساختی همچو دیگران
با این و آنی تو اگر این و آنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

من های ذهنی که با دویی کار می کنند از زندگی قطع هستند، با عقل ذهنی شان مدام اتفاق ذهن را نیک و بد می کنند و قضاوت و مقاومت می کنند و یک لحظه این چیز و لحظه بعد آن چیز می شوند.

یعنی حالشان را وضعیت‌ها تعیین می‌کنند. اما انسان‌های هم هستند که آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد برای آنها بهانه‌ای است تا فضا را باز کنند و او را ببینند. آنها عاشق خداوند هستند هم در شکر که مرکزشان عدم است و هم در صبر و عاشق مصنوعات ذهنی نیستند.

یک ذوق بودی تو اگر یک ابایی
یک نوع جوشی، چو یکی قازغانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

می‌گوید: اگر تو یکتا بودی و از جنس اصلی خودت بودی، نشانش این است یک ذوق و یک مزه داشتی، آن هم مزه عشق است. بنابراین باید یک دیگ داشته باشی، و در دیگ‌های مختلفی مثل دیگ پول، خشم، حرص... نجوشی و درد نکشی. ما به اندازه همانیدگی‌هایی که در مرکزمان داریم، دیگ‌های مختلفی هم داریم. در حالی که ما باید فقط در دیگ کن فکان بجوشیم، تا مزه عشق، شادی بی‌سبب، خرد ورزی و آفرینندگی را تجربه کنیم، و از زندگی غذای نور بگیریم.

زین جوش در دوار اگر صاف گشتی
چون صاف گشتگان تو برین آسمانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

دیگ زندگی ما را می جوشاند، و آن چیزهایی را که ذهن نشان می دهد مرتب تغییر می کنند. اگر با زندگی همکاری کنیم و حواسمان روی خودمان باشد و اجازه بدهیم همانیدگی ها از مرکز ما رانده شوند، مرکز ما عدم می شود. در این صورت می توانیم شناسایی کنیم که چه دردهایی داریم و با چه چیزهایی همانیده هستیم، تا زندگی به وسیله خود ما، ما را آزاد کند، و هشیاری ما خالص شود. و مانند صاف گشتگانی همچون بزرگان در این آسمان گشوده شده درون که عیش خانه است می توانیم زندگی کنیم.

خویش را صافی کن از اوصاف خود
تا بینی ذات پاک صاف خود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۴۶۰

گویی به هر خیال که جان و جهان من
گر گم شدی خیال، تو جان و جهانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

ما اگر هر فکر و یا تصویر ذهنی کسی را که ذهن در این لحظه نشان می دهد آن را به مرکز مان بیاوریم، می شود جان و جهان ما و ما بر حسب آنها می بینیم و قضاوت می کنیم و دچار نسیان می شویم. ولی اگر آگاه و بیدار باشیم و وضعیت های ذهنی را به مرکزمان راه ندهیم و از اهمیت بیندازیم و نیازمند همانیدگی ها نباشیم، در این صورت از جنس بی نهایت خداوند می شویم، خودمان جان و جهان خودمان می شویم.

بس کن، که بند عقل شده ست این زبان تو
ور نی چو عقل کلی جمله زبانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

پس ما باید این گفتگوی ذهنی را متوقف کنیم و نمی‌دانم را تمرین کنیم. این زمانی میسر است که اتفاق ذهن به مرکز ما نیاید و جان و جهان ما نشود. ما باید عمداً سکوت کنیم تا این زبان ما عقل اصلی و خرد زندگی را نپوشاند و عقل کلی بتواند از تمام ذرات وجودی ما خودش را بیان کند و شادی بی سبب، آرامش و خردش را در ما جاری کند. مانند گل که خاموش است ولی عقل کل از طریق آن زیبایی و بوی خود را ارائه می‌کند.

بس کن که دانش است که محبوب دانش است
دانستی که شاهی، کی ترجمانی؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۰۳

می گوید ذهنت را خاموش کن. برای این که دانش ایزدی و عقل کلی زیر دانش و عقل من ذهنی ماست. اگر خاموش شویم، زبان نباشیم و تماما گوش باشیم، در این صورت این پرده برداشته می شود و دانش ایزدی خودش را به ما نشان می دهد. و ما متوجه می شویم که ما خود زندگی هستیم نه ترجمه کننده زندگی، که زندگی را بر طبق عادت‌ها، باورها، و رفتارها و بر حسب سبب سازی ذهن تفسیر کنیم. ما باید نشان و حقیقت زندگی را تجربه کنیم و به آن زنده شویم. ما شاه مرکز خودمان هستیم با ریشه عمیق و یک فضای بی نهایت گسترده که عقل کلی خودش را از ما بیان می کند.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور

-رقیه از اردبیل



آقای علی از تهران



بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان ابیاتی از برنامه ۹۶۶ گنج حضور

خواب چون در می‌رمد از بیمِ دلخ
خوابِ نسیان کی بود با بیمِ حلق؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۱۰۰

وقتی خود اصلی و هشیاری را فراموش کنیم و از ترس نداشتن و یا از دست دادن همانیدگی‌ها و اعتیادها و طمع‌ها دست و پا بزنیم و در ذهن خود را زندانی کنیم و بی‌خوابی بکشیم و مریض شویم، زندگی و اصل خود را پایین می‌بریم و این کار یعنی تلف کردن زندگی بدست خودمان. به عبارتی هر چیز و هر کسی را که در مرکز بگذاریم، باعث درد و رنج و کاهش هشیاری و کاهش شادی بی‌سبب می‌شود.

چه لطیفی، و ز آغاز چنان جباری
 چه نهانی و عجب این که در این غوغایی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

زندگی و کائنات قانون و نظم دارد، بیرون زدن از نظم و قانون، مثل رانندگی در خاکی است و بنابراین واژگون شدن و پنجر شدن و خراب شدن. بنابراین باید متوجه باشیم که من ذهنی و من قلبی ما به وسیله چه چیزهایی ما را از مسیر طبیعی و مرکز عدم و یکی بودن با خرد کائنات جدا می کند. انواع طمع، انواع حسادت و مقایسه، انواع ترس و اضطراب، انواع خودنمایی و بلند شدن و توجه طلبی، انواع اعتیاد، انواع کم بینی، انواع باور و تعصب و انواع تعبیر و تفسیر و قضاوت و چیزهایی دیگر که ما را از آرامش و عقل زندگی و شادی بی سبب و بزرگی و خداگونگی دور می کنند.

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز
 تا نگیرد هم قضا با تو ستیز
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۹۱۰

مُرده باید بود پیش حکم حق
تا نیاید زخم، از رَبِّ الْفَلَقِ

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۹۱۰ تا ۹۱۱

– رَبُّ الْفَلَقِ: پروردگار صبحگاه

من ذهنی و نفس امر کننده تند و تیز و عجول و ناپرهیز است، واکنش گر و پرادعا است، ناشکر و ناسپاس و کم بین و ترسو و حریص و طماع است. بنابراین با خرد کائنات هم جنگ دارد و این درد روی درد گذاشتن است. اما کافیه، اول از همه و سر هر موضوع، اول تسلیم و ساکت باشیم تا زندگی جواب صبر و توکل و ادب ما را بدهد و خودش راه را باز کند و یا عقل درست را به ما بدهد تا درست عمل کنیم و حرف درست را بزنیم. به عبارتی انسانی که زنده به زندگی باشد و دستش در دست کل باشد موضوعات نامطلوب و یا مطلوب او را هیچجانی نمی کنند، اگر هم هیچجانی بالا بیاید آنها با سلاح صبر و درد هشیارانه و توکل صددرصد از آن موضوع گذر کرده و شادی بی سبب را که مزد آنها است دریافت می کنند.

سر، شکسته نیست، این سر را مَبند
یک دو روزی جهد کن، باقی بخند

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۹۷۸

انسانی که دستش در دست بزرگانی مثل مولانا باشد و یا توکل صددرصد داشته باشد، از بلا و موانع و بيمرادی‌ها رَد می‌شود و درد هشیارانه را قبول می‌کند و سر جنگ و ستیز نمی‌گیرد. و خودش را به آه و ناله و ناشکری نمی‌زند و در ذهن زندانی نمی‌شود. و در گذشته و حسرت و کم بینی نمی‌رود و همینطور به آینده و سبب سازی و حيله‌گری و انتقام جویی دست نمی‌زند. و یا می‌داند می‌داند و تعبیر و تفسیر و قضاوت را خاموش می‌کند و فقط مشاهده‌گری می‌کند. بدون تفسیر و تدبیر و درجا زدن در ذهن، بنابراین شادی بی سبب دل را روشن می‌کند که این شادی نشانه تلف نکردن فرصت زندگی و وفا به زندگی و قدردانی و شاکر بودن است.

هر کجا دردی، دوا آنجا رود
هر کجا پستی است، آب آنجا دود

آب رحمت بایدت، رو پست شو
وانگهان خور خمر رحمت، مست شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰

اگر در برابر اتفاقات و هیجانات و اعتیادها و چیزهایی از این قبیل اول صبر کنیم و پرهیز همراه با رضایت و شکر داشته باشیم، من ذهنی و نفس امرکننده را کوچک می‌کنیم و کمی درد هشیارانگی می‌کشیم و نور و شادی و دلگرمی و عشق و رفاقت زندگی درون ما را پر می‌کند. من خدا را شکر می‌کنم که دیگر سیگار و مواد مخدر و مشروب و تعدد رابطه و پرخوری و غیبت و مسابقه و طمع و واکنش داشتن و دعوا کردن را انتخاب نمی‌کنم. خوشی ناپایدار و کوتاه مدت آنها را دوست ندارم و برایم پیش پا افتاده و بی‌اهمیت شده‌اند. و به جای همه آنها دلم گرم و خوش و روشن به شادی بی‌سبب شده.

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۳۱۵۸ تا ۳۱۶۰

—رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

در زندگی و در مسیر زنده شدن به زندگی هم گاهی لغزشی پیدا می‌شود، مثلاً خشم و حرص و کم بینی و دشمن بینی و عیب گویی و یا چیزهای دیگری از ما سر می‌زند و من‌ذهنی و نفس امر کننده ما را ملامت می‌کند. ولی باید متوجه باشیم در همان لحظه هم اگر فضا را باز کنیم و تسلیم شویم و از زندگی عذر بخواهیم و دست روی زانو بگذاریم و با تعهد، مداومت داشته باشیم و مرکز را خالی کنیم و از ذهن بیرون بیاییم، رحمت و سکون و سکوت و آرامش و دلگرمی زندگی دوباره جاری می‌شود زیرا که کرم و عشق و برکت بی‌نهایت خداوند و زندگی همین است.

همچنین هر شهوتی اندر جهان
خواه مال و، خواه جاه و، خواه نان

هر یکی زینها تو را مستی کند
چون نیابی آن، خمارت می‌زند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۲۲۵۷ تا ۲۲۵۹

این خُمارِ غم، دلیل آن شده ست
که بدان مفقود، مستی‌ات بده‌ست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۲۲۵۷ تا ۲۲۵۹


شهوة و طمع و حرص هر چیزی، مثل تعدد رابطه، پول، مقام، شهرت، دیده شدن، اشیاء، شکم‌پرستی، مخدرها و چیزهایی دیگر، انسان من‌ذهنی و قلبی را برای زمان کوتاهی مست و ناهشیار و تخدیر می‌کند و اگر اینها نباشند او خماری و درد زیادی می‌کشد. البته ناهشیارانۀ درد می‌کشد و متوجه نیست که اگر این چسبیدن و گدایی و اعتیاد را رها کند و نچسبد، با کمی درد هشیارانۀ به‌ورای درد می‌رود و شادی و مستی بیست و چهارساعته را دریافت می‌کند که با هیچ مخدر و شهوترانی و مقام و شهرت و تفریحی نمی‌توان به آن حال دست یافت.

با سپاس از همه،
علی از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com